

هفتمین همایش ملی بنیاد علمی قانون یار

همایش پژوهش های علمی علوم اسلامی و انسانی در عصر نوین

بنیاد علمی قانون یار - آموزش و پرورش استان کرمانشاه - واحد پژوهش سپاه پاسداران (با همکاری و حمایت معنوی دانشگاه رازی، دانشگاه آزاد، دانشگاه فرهنگیان، دانشگاه پیام نور کرمانشاه، دانشگاه علمی و کاربردی، جهاد دانشگاهی واحد کرمانشاه، دانشگاه صنعتی کرمانشاه، بنیاد شهید و سازمان ارشاد و ... سردبیر علمی و مسئول برگزاری همایش: دکتر بهنام اسدی (نماینده مقالات در پایگاه های ملی و بین المللی) تاریخ برگزاری همایش: ۸ اسفندماه ۱۴۰۳ شماره مقاله: ۹۸/۹۷۴۳۴۴ رده بندی کنگره: ج ۵۶/۶۲۲۲۰

بررسی رمزهای عرفانی در منظومه حسن و دل سبیک نیشابوری

طاهره قربانی بلوردی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

موضوع این پژوهش بررسی رمزهای عرفانی در منظومه حسن و دل از فتاحی نیشابوری است. شاعر عارف برای بیان داستان از عناصر روایی خیالی و رمزی استفاده کرده است، این داستان همانند پلی برای درک مفاهیم عمیق و پیچیده عرفانی است، این پژوهش به دنبال کشف عناصرخیالی، رمزی و تمثیلی است.

هدف: هدف این پژوهش یافتن نمادهای رمزی و عرفانی در منظومه حسن و دل فتاحی نیشابوری است، این کار از طریق شناخت عمیق ترشکل داستان پردازی کهن، شخصیت پردازی رمزی و صحنه پردازی رمزی امکان پذیر است. در کل هدف، شناخت شکل داستان پردازی رمزی کهن است.

یافته ها: یافته های این پژوهش به ما نشان می دهد که شاعر از عناصر روایی فانتزی و رمزی استفاده کرده است و داستانی بیان کرده که راه شناخت نمادهای پیچیده و دشوار عرفانی سهل تر شود و مردم عادی هم بتوانند با این مفاهیم عمیقاً ارتباط برقرار کنند.



در این داستان فتاحی نیشابوری به مفاهیم انتزاعی و خیالی مانند: دل، حسن، غمزه، و ... صورت محسوس و واقعی داده است و برای این مفاهیم شخصیت قائل شده و یک دنیای خیالی زیبا به وجود آورده است.

روش شناسی پژوهش: این پژوهش از نوع توصیف و تحلیل بر اساس تحلیل داده های متن است و از روش کتابخانه ای و فیش برداری اطلاعات مورد مطالعه و دسته بندی آن ها و استفاده در جای مناسب است.

نتیجه گیری: این منظومه در ظاهر عاشقانه به نظر می آید، اما در باطن عارفانه است، البته دنیای عارفانه و عاشقانه موازی با هم حرکت می کنند.

این داستان پر از اتفاقات عجیب و فانتزی، شخصیت های عجیب، مکان های فانتزی است. اما در معنای لایه دوم آن همان داستان سیر و سلوک سالک است.

واژگان کلیدی: فتاحی نیشابوری، حسن و دل، عناصر داستان، رمزهای عرفانی

مقدمه

روایت کردن منظومه های عاشقانه که به صورت داستان ها و حکایت های جذاب بیان شده همیشه جالب است و قدرت نفوذ بیشتری نسبت به سایر منظومه های شعر فارسی دارد. این نفوذ و جذابیت باعث شده است علاوه بر ارزش های تاریخی این کتاب ها وارد عرصه زیبایی های ادبی و ارزش های آن نیز بشوند.

هدف از سرودن این منظومه بیان قصه گویی و داستان پردازی های عشق زمینی نیست، بلکه بیان مسائل رمزی، عرفانی و ارتباط بنده با خداست اما بیان خود داستان هم خالی از لطف نیست.



بخش اول: بیان مسئله

موضوع ما بررسی رمزهای عرفانی در منظومه حسن و دل فتاحی نیشابوری است.

در ادبیات کلاسیک فارسی در پردازش منظومه‌های عاشقانه رمزی از عناصر روایی خیالی یا فانتزی استفاده شده است. شاعر در قرن نهم در سال ۸۴۰ هجری شمسی این منظومه را به پایان رسانده است. با توجه به محیط سیاسی و اجتماعی آن دوره از زبان رمز و تمثیل و ابزار خیالی برای بیان اهدافش استفاده کرده است. شاعر سعی کرده مفاهیم انتزاعی را عینی و ملموس کند و از عناصر خیالی، مکانهای خیالی، مسیرهای عجیب و اشیاء غریب استفاده کرده و داستانی عاشقانه، عارفانه خلق کرده است. منظومه حسن و دل فتاحی نیشابوری رمزی و تمثیلی است و مفاهیم انتزاعی را بیان کرده است. مفاهیمی مانند عقل، عشق، دل و... که شاعر برای این مفاهیم انتزاعی شخصیت‌های انسانی قائل شده است.

در این منظومه شخصیت‌های اصلی داستان حسن از سرزمین عشق و دل از سرزمین عقل هستند. این مفاهیم که همه در رابطه با موضوع سلوک عرفانی است در ظاهر روایتی عاشقانه است، که در نهایت به بیان سلوک در راه عشق الهی می‌پردازد.

موضوع این پژوهش بررسی رمزهای عرفانی در منظومه عاشقانه حسن و دل فتاحی نیشابوری است. با بررسی شگردهای شاعر در استفاده از این عناصر می‌توانیم راهی برای استفاده هر چه بهتر از عناصر فانتزی، خیالی و رمزی در روایت را در اختیار نویسندگان امروزی قرار دهیم. آموختن این تجربیات می‌تواند به خلق آثار شگفت‌آفرین کمک کند.

"تمثیل داستانی یا الیگوری در اصطلاح ادبی روایت گسترش یافته‌ای است که حداقل دو لایه معنایی دارد: لایه اول همان صورت قصه (اشخاص و حوادث و لایه دوم معنای ثانویه و عمیق‌تری است که در ورای صورت می‌توان جست و به آن روح تمثیل می‌گویند. در تمثیل یک ایده ذهنی از خلال وسایط حسی بیان می‌شود (هر چند تمثیل‌ها پیرنگ داستانی منسجمی دارند





واقعی باشد که عناصر غیرواقعی را در خود جای داده است». (پورخالقی چترود و جلالی، ۱۳۸۹: ص ۵۷)

یکی از محققان معتقد است که فانتزی سبب آشنایی کودکان با رموز زندگی می‌شود. او می‌گوید: «کودکان برای گذار از دروازه‌های نوجوانی به بزرگسالی نیاز دارند با رموز زندگی آشنا شوند، این رموز را می‌توان به شکل ناب و منسجم در داستان‌های اسطوره‌ای، به عنوان بهترین الگوی فانتزی ببیند.» (آب‌پرور، ۱۳۷۲: ص ۶۵)

بخش چهارم: داستان‌های رمزی تمثیلی

«در قرن نهم منظمه‌هایی چون سلامان و ابسال جامی، حسن و دل فتاحی نیشابوری، شمس و قمر خواجه مسعود قمی نوع خاصی از داستان‌های عاشقانه را به عنوان داستانهای عاشقانه رمزی تمثیلی و استعاری بنیان می‌نهد، در قرن دهم به لحاظ کمی تعداد منظومه‌ها و نظیره‌ها به طور چشمگیری افزایش می‌یابد در کنار داستان‌هایی که علی‌رغم تنوع نامها، اسامی، ماجراها و اشتراکات بسیار فراوان در بن‌مایه‌ها دارند. برخی تفنن‌ها و گونه‌های حاشیه‌ای با مضامین عاشقانه شکل می‌گیرد.» (ذوالفقاری، ارسطو، ۱۳۸۶: ص ۱۸)

بخش پنجم: سمبولیسم عرفانی

«صورخیال، جهان محسوس را سایه عالم بالا می‌دانند. هرچه در این جاست رمز است از امر کل و حقیقت مطلق. جان صوفی مشغول امر کل است از این جهت رویت کل مطلق و فنای در کل و اتحاد با آن والاترین تجربه‌های عارفان به شمار می‌رود. اما از آنجا که تصویر و تجسم امر کل امکان‌پذیر نیست و معانی حقیقت، بی‌دستیاری امثال و اشباه به عالم صور در نمی‌آید شاعر صوفی ناگزیر است آن کل مطلق و تجربه‌های به آن را با واسطه امور حسی نشان دهد و جزو را تمثیل و تصویری برای کل قرا ردهد.» (فتوحی، ۱۳۸۹: ص ۲۱۱)



بخش ششم: ویژگی‌های تمثیل داستانی‌های رمزی، عرفانی

«در داستان‌های عرفانی، همیشه دو لایه بودن داستان احساس می‌شود، یعنی خواننده معمولی هم متوجه می‌شود که این ظاهر داستان همه موضوع نیست و لایه‌ای عمیق ورای آن نهفته شده‌است.

دولایگی: تمثیل حکایت، داستان یا روایتی است که معنای ثانوی دارد. معنای آن در صورت قصه نیست بلکه در لایه درونی آن نهفته است. دولایه دارد. لایه بیرونی: وساخت. لایه درونی: زیرساخت. لایه بیرونی مجموعه‌ای از تصویرها، اشخاص و اشیا و اعمال که در قالب روایت بیان می‌شود، رو ساخت روایت گویای یک وضعیت است که در زیرساخت آن نهفته است و یک پیام اخلاقی یا اندیشه فلسفی یا تجربه عرفانی در خود دارد.

انسان انگاری: شخصیت‌بخشی به جانوران و پدیده‌های بی‌جان یکی از شگردهای آن در بسیاری از تمثیل‌های اخلاقی و فلسفی است. در تمثیل‌های اندیشه، امور انتزاعی و مفاهیم و خصایل شخصیت انسانی پیدا می‌کنند. در تمثیل‌های رمزی عرفانی فارسی شخصیت‌ها مفاهیم انتزاعی و اسم‌های معنی هستند. در حسن و دل اشخاص داستان مفاهیم انتزاعی هستند که در تمثیل رمزی حسن و دل یا دستور عشاق سروده محمدبن یحیی سبیک مشهور به فتاحی‌نیشابوری (وفات ۸۵۲ه) به اوج رسیده است. صحنه داستان فتاحی تن و جان و قهرمانان اصلی در این تمثیل رمزی حسن و دل‌اند.

ابهام تمثیل: تمثیل نوعی خلا در ذهن خواننده ایجاد می‌کند و تاویل و توجیهی می‌طلبد. (فتوحی، ۱۳۸۹: ص ۲۵۸-۲۶۰)

«رمزی بودن کلام خدا و انبیا دیگر انگیزه‌اش نه ترس، که اصطلاح و مصلحت جامعه است علاوه بر ترسی و مصلحت می‌توان برای بیان تمثیل رمزی انگیزه‌ای دیگر نیز ذکر کرد. این انگیزه دیگر ناشی از عقیده به تاثیر بیشتر و عمیق‌تر و نیز لذت ادبی حاصل از بیان غیرمستقیم



معنی و پیام است. فعالیت و کوشش ذهنی خواننده برای کشف معنی مکتوم در یک اثر هم باعث لذت بیشتر و هم سبب تاثیر و نفوذ پایدارتر و عمیق‌تر معنی و پیام اثر در ذهن خواننده می‌شود». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۱۴۶-۱۴۷)

بخش هفتم: تمثیل رمزی

«حکایتی که در آن غرض اصلی گوینده به طور واضح بیان نشده و نوعی ابهام در آن است. در واقع عقیده یا موضوعی رمزآلود در قالب یک حکایت ساختگی ارائه می‌شود. وقتی در صورت قصه قرینه‌های راهنما به محتوای آن موجود باشد معنای قصه روشن و زودیاب است. ولی گاهی قرینه‌ها حذف می‌شود و پیوند بین صورت و محتوا چنان دور و دشواریاب می‌شود که کشف آن جز با آگاهی از سبک و اندیشه و جهان‌نگری گوینده ممکن نیست در چنین وضعی قصه مبهم می‌شود و ایده پنهان در تمثیل به سادگی به ذهن نمی‌آید و صورت خیالی قصه بر درونمایه غالب می‌شود. زمان و مکان در این تمثیل رویاگونه است ایده پنهان در تمثیل رمزی متعلق به ادراکات باطنی است، ذهن را از سطح ادراکات عقلی فراتر می‌برد و به ساحت نمادهای عالم جان می‌کشد». (فتوحی، ۱۳۸۹: ص ۲۶۴)

بخش هشتم: نماد

«نماد از طریق تثبیت ایده‌ها، حرکتی جاودانه را در تاریخ فرهنگ آغاز می‌کند و آن معانی و ایده‌ها را استمرار می‌بخشد.

نماد به دلیل بی‌کرانگی و پیچیدگی معنایی‌اش، تاویل‌های مختلفی را برمی‌تابد». (احمدی، ساختار و تاویل متن: ص ۳۶۷).



«تصویرهایی که پیاپی می‌آیند گرچه به ظاهر بی‌ارتباط اند اما یک عامل مشترک همه آنها را به هم می‌پیوندد تصویرها، در واقع رابطه‌هایی عینی‌اند و هدفشان القای احساسی است واحد».

(چدویک، سمبولیسم: ص ۱۹)

بخش نهم: تصویر نمادین در بافت شعر

«نماد خرد: گاه یک تصویر واحد در یک بند یا یک جمله از شعر در فضایی نمادین قرار می‌گیرد که یک نوع ترکیب واژه‌ها و معنی و مفهوم سخن، زمینه را برای جهش تصویر از سطح حقیقت زبان به ساحت مفهوم نمادین فراهم می‌کند.

کلان نماد (تکرار شونده): گاه در یک متن بزرگ مثل کلیات شمس یا دیوان حافظ می‌بینیم که یک تصویر یا واژه به حدی تکرار می‌شود که احساس خاصی در ما برمی‌انگیزد احساسی فراتر از خواندن یک واژه معمولی یا یک استعاره این تصویر مکرر جان خواننده را به بازی می‌گیرد و او را به عالمی ورای ادراک حسی می‌کشاند. چنین تصویرهایی نماینده یک بن‌مایه ذهنی و روانی بزرگ است و سلطه خود را بر سرار متن تثبیت می‌کند و در پیوند با یکدیگر تصاویر نقش هماهنگ‌کننده و نظام‌دهنده را بازی می‌کند.

نماد اندامیک: در برخی از شعرهای معاصر کل شعر از آغاز تا پایان برمدار یک شی یا تصویر می‌چرخد و آن تصویر در مرکز شعر قرار می‌گیرد و تمام عناصر شعر همسو با آن و برای تبیین آن باهم پیش می‌روند. به این صورت است که از برخورد عاطفی شاعر با یک واژه یا شی جرقه‌های در ذهن شاعر ایجاد می‌شود و حادثه شعری اتفاق می‌افتد». (رک: فتوحی، شکل و ساخت شعر شفيعی کدکنی، در سفرنامه باران: ص ۲۵۳)



بخش دهم: ویژگی‌های نماد

«گنگی ذاتی: وقتی با نماد ادبی مواجه می‌شویم، می‌بینیم که قرینه‌ای که دلالت بر معنای روشن و معینی در آن بکند وجود ندارد و مفهوم آن در دسترس نیست و ذهن را به عالم تجرید و دنیای رموز نشناخته‌ها می‌برد. علت ابهام نماد همین محتوای پنهان و ناشناخته‌ای است که آن را گنگ و مبهم می‌نماید. اتحاد تجربه و تصویر». (فتوحی، ۱۳۸۹: ص ۱)

بخش یازدهم: تصویرنمادین

«پیشه تصور یک جهان آرمانی در پشت واقعیت به زمان افلاطون می‌رسد. نمادگرایان معتقد بودند که تنها خیال هنرمندان قادر است انتزاع‌های بزرگ و مفاهیم والا و آن جهانی را در امور ناچیز روزمره بیابد وقایع و اشخاص به تنهایی ناپایدار و بی‌اهمیت‌اند. و قابلیت تبدیل شدن به موضوعات هنری را ندارد مگر آنکه به صورت نمادهای حقایق ابدی تصویر شوند.

نماد بیانگر کلیات و مفاهیم بزرگ به وسیله موضوعات جزئی است این موضوعات و تصاویر جزئی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می‌کنند». (چدویک، سمبولیسم: ص ۱۷ از کتاب بلاغت تصویرفتوحی).

«نمادگرایی، رویگردانی از ساخت بدیهیات و ادراک عامیانه و گرایش به خصوصی‌سازی ادراک و میل به امور دور از دسترسی و هدفهای دشواریاب است.

تصویر نمادین امکان دیدن کل و حقیقت کلی را درون یک شیء جزئی فراهم می‌کند.

نماد بهترین تصویر ممکن برای تجسم امور نسبتاً ناشناخته‌ای است که نمی‌توان آن را به شیوه روشن‌تر نشان داد». (دلاشو، زبان رمزی افسانه‌ها: ص ۹ از کتاب بلاغت تصویر از فتوحی)



بخش دوازدهم: رمز

«یک شیء که نماینده شیء دیگر یا یک فکر است. می‌گویند شیء اول رمز شیء دوم است. رمز باید نماینده چیزی معنوی و درونی باشد.»

«در زیبایی شناسی رمز عبارت است از یک شیء که گذشته از معنی ویژه و بلاواسطه خودش به چیز دیگر به ویژه یک مضمون معنوی‌تر که کاملاً قابل تجسم نیست، اشاره می‌کند. Dictionary of Philosophy and Psychology-p. رمز عبارت از چیزی است که نماینده چیز دیگر باشد اما این نماینده بودن نه به علت شباهت دقیق میان دو چیز است بلکه از طریق اشاره مبهم یا از طریق رابطه‌ای اتفاقی است.»

موضوعی که در درک آن عنصر ناآگاهی حاکم است. از قبیل رویا، واقعه‌ها و احوال و مکاشفات صوفیانه و بخشی از تجارب و موضوعات دینی و اساطیری در بیان آنها خواسته و ناخواسته از رمز استفاده کنیم». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۱۰-۱۱).

معنی کلی رمز، معنی اصلی رمز یعنی پوشیده و پنهان در زیر کلام اگر بخواهیم معنی کلی و شاملی از آن بدویم باید بگوییم رمز عبارت از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی است که بر معنی و مفهومی ورای آنچه ظاهر آن می‌نماید دلالت دارد.

معنای کلی رمز معنی اصلی این کلمه را از اشاره با اعضا و جوارح است نیز شامل می‌شود. زیرا اشاره که به وسیله چشم یا لب یا ابرو یا دست صورت می‌گیرد. در ورای ظاهر خاموش و بی‌زبان خود سخن از مفهومی می‌گوید که برای دیگران کاملاً قابل درک است.

به قول اریک فروم (ت: ۱۹۰۰ در فرانکفورت): وضع عاطفی خویش و نیز افکار و احساسات گوناگون خود را با حالات قیافه و حرکات و ژست‌ها چنان نشان می‌دهیم که درک آنها توسط



دیگران از گوش دادن به کلمات ما دقیق‌تر صورت می‌گیرد (اریک‌فروم، زبان از یاد رفته، ترجمه ابراهیم امانت، چ ۲-۱۳۵، ص ۲۱).

«رمز با تمام وضعیت و مفهوم و معنی خود می‌تواند معادلی برای واژه سمبل در زبان اروپایی باشد». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۴-۵).

«رمز وسیله بیان حقایق ناشناخته‌ای است که از راه تجربه روحانی شخصی برای شخص حاصل می‌گردد. خواه رمزهایی بی‌اختیار نویسنده خود به خود در ذهن شکوفا شود چنان که در رویا واقعه‌های روحانی و خواه با فعالیت ذهن از اعماق ضمیر استخراج و اظهار گردد.

موضوع این حقایق از آن جهت ناشناخته است که عینی و مشترک نیست تا به صورت یکسان در حیطه ادراک حواس و عقل همگان درآید و دیگران هم بتوانند در ادراک آن با صاحب تجربه اشتراک داشته باشند. به همین سبب ادراک چنین حقایق فردی است و به اقتضای اختلاف شخصیت‌ها تفاوت پیدا می‌کند و بیان آن نیز به علت همین تفاوت‌های فردی و ذهنی گونه‌گون می‌گردد». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۲۲۹)

«زمینه روحی خاص شاعر عارف و گشوده شدن چشم باطنی وی که همان فیض و برکت آسمانی است سبب می‌شود که برخورد وی با جهان و اشیای جهان برخوردی عاطفی و ادراک وی ادراکی شهودی و همراه با عدم فعالیت عقل باشد به میان آوردن یافت‌ها و دریافته‌های این برخورد عاطفی و ادراک شهودی چه در حال سکر و بی‌خویشی و چه در حالت صحو پس از سکر به ضرورت زبان را رمزآمیز خواهد کرد». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۹۷)

«رساله‌های رمزی متعلق به زمانی است که سالک به مرحله‌ای رسیده است که مقدمات حکمت اشراق را آموخته است و با طی مراحل سلوک به گشودن چشم باطنی از خویش موفق شده است. در این مرحله وجدان و شعور سالک در اثر بیداری به خویش که ناشی از تابش نور اشراق بر نفس وی است به مرتبه‌ای رسیده است که می‌تواند جهان را به عنوان یک واقعیت



«در یک اثر رمزی، رمزی بودن زبان آن‌ها هیچ قصد اختیاری نیست. این رمزها تحت شرایطی زیستی و روحی خاصی در درون انسان شکفته می‌گردد و چون کتاب ناخوانده و راز سرپسته‌ای در مقابل عقل و خودآگاهی انسان قرار می‌گیرد. رازی که باید کشف شود و کتابی که باید خوانده شود». (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ص ۲۴۰).



منظومه حسن و دل یک منظومه تمثیلی، رمزی است. در این منظومه شاعر از اعضای بدن به عنوان شخصیت‌های اصلی داستان استفاده کرده است و یک داستان در ظاهر عاشقانه و در باطن عارفانه را به وجود آورده است. این شخصیت‌های انتزاعی جایگزین شخصیت‌های واقعی شده‌اند. می‌دانیم که در حقیقت ماندنی لازم نیست که چیزی حقیقت داشته باشد. مهم این است که هنگامی که ما داستان را می‌خوانیم تا حدودی آن را باور کنیم. در این داستان هم قصه از جایی شروع می‌شود و مسیر خود را طی می‌کند و حوادث و اتفاقات طبیعی و مافوق طبیعی اتفاق می‌افتد. با این که شخصیت‌ها واقعی نیستند و انتزاعی هستند اما تا حدودی حقیقت‌نمایی دارد. هر چند گاهی حوادث عجیب و شگفت‌انگیز، مکان‌های خیالی ما را از دنیای واقعی فراتر می‌برد اما گاهی به دنیای واقعی برمی‌گردد.

بخش سیزدهم: نمادها در داستان حسن و دل

آثار صوفیه و عارفان پر از نماد است؛ نمادها واژه‌هایی هستند، چند لایه که هم می‌توان هم معنای ظاهری آن را پذیرفت و هم می‌توان هر گونه برداشتی متناسب با روحیات خود از آن داشت. در تمثیل‌هایی که مفاهیم انتزاعی شخصیت پیدا کرده‌اند، کمتر قصد بیان اندرز و تعلیم اخلاقی در میان است. معمولاً مفاهیمی چون عقل، عشق، حسن، حزن و جزآن، اندیشه‌ها و تجربه‌های عرفانی را از طریق شخصیت‌بخشی در ضمن حوادث و وقایع و گفت‌وگوها بیان می‌کنند. سیر حوادث و گفت‌وگوها به اقتضای شخصیت‌ها در زمینه‌ای متناسب و هماهنگ با اندیشه و مقصود نویسنده پیش می‌رود، منظومه حسن و دل یک منظومه تمثیلی، رمزی است. این منظومه که در ظاهر یک داستان عاشقانه است، یک داستان عاشقانه شیرین که داستان عشق دو دل‌داده به نام حسن و دل است، که مسیر سختی پیش رو دارند و در نهایت به وصال هم می‌رسند، اما باطنی عارفانه دارد. شاعر از کلمات و اصطلاحات عشق‌ظاهری، استفاده کرده‌است، اما در تمام داستان ردپای عرفان دیده می‌شود و عشق‌ظاهری و عرفانی در تمام داستان به صورت موازی و پابه‌پای هم حرکت می‌کنند، هر خواننده‌ای در ضمن خواندن داستان



متوجه لایه درونی و عارفانه آن می‌شود؛ در لایه‌لای داستان فتحی نیشابوری با زاویه دید دوم شخص مخاطب را مورد خطاب قرار می‌دهد و او را هشیار می‌کند. در سراسر این داستان رمزی، تمثیلی نماد دیده می‌شود، که خواننده هم می‌تواند معنای ظاهری آن را بپذیرد و هم معنای عرفانی آن را. «نماد بیانگر کلمات و مفاهیم بزرگ به وسیله موضوعات جزئی است. این موضوعات و تصاویر جزئی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می‌کنند» (چدیوک، ۱۳۸۸: ۱۷).

خاصیت نماد همین چند معنایی بودن آن است، بعضی از مطالب را بنا به دلایلی نمی‌توان واضح بیان کرد. «نماد بهترین تصویر ممکن برای تجسم امور نسبتاً ناشناخته‌ای است که نمی‌توان آن را به شیوه روشن‌تر نشان داد» (دلشوی، ۱۳۸۶: ۹۱). نماد و تمثیل از نظر چند معنایی بودن به هم شبیه هستند اما تفاوت‌هایی هم با دارند، فهم نماد بسیار پیچیده‌تر از تمثیل است، نماد فقط یک واژه است اما تمثیل به صورت یک داستان بیان می‌شود. «تمثیل یک روایت یا مجموعه‌ای از عناصر مختلف که بیانگر نظم درونی است، اما نماد یک کلمه است. ممکن است یک تمثیل متشکل از مجموعه‌ای از نمادها باشد» (ولک، ۱۳۷۵: ۲۷۳).

در داستان‌های رمزی، تمثیلی کلمات، همان کلماتی هستند که در کتاب‌ها می‌خوانیم یا در گفت‌وگوهای روزمره از آن‌ها استفاده می‌کنیم، اما بار معنایی بسیار متفاوتی دارند و اغلب نیاز به تأویل متن وجود دارد. «تمام کلمات و اصطلاحاتی که در داستان حسن و دل به کار رفته‌است، همان کلماتی است که در غزل و شعرهای عاشقانه و نیز آثار منشور به کار می‌رود. در این زمینه چه در سطح مادی و چه در سطح عرفانی بارها به کار رفته‌است. با این تفاوت که در این‌جا به صورت قهرمان‌هایی در مکان‌های گوناگون که همه برگرفته از همان کلمات و اصطلاحات شعرعاشقانه است، در تار و پود داستانی با ماجراهای گوناگون گنجانیده شده‌است. آنچه در این داستان می‌تواند نماینده چیز دیگری باشد و آن را می‌توان رمز دانست: مغرب، مشرق، آب حیات، کوه‌قاف است؛ مغرب را می‌توان رمز عالم ملک و این جهان دانست، که سفر عقل است و مشرق



را رمز عالم ملکوت و جهان روحانی دانست. از نظر عرفا با مرکب عشق می‌توان به حقایق آن رسید و عشق بر آن پادشاه است و آب حیات، حقیقت عرفانی است که عقل قادر به معرفت پیدا کردن بدان نیست و دل طالب و خواهان آن است و کوه‌قاف که می‌توان آن را عالی‌ترین نقطه عالم ملکوت دانست که عشق در دامن آن شهری برای حسن دختر خود پرداخته‌است» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

فتوحی نماد را این‌گونه تعریف می‌کند: «نمادیک صورت مجازی است که بر چیزی غیر خود دلالت دارد. نماد با عوالم پنهان جان پیوند دارد. نماد به دلیل بیکرانگی و پیچیدگی معنایی‌اش تأویل‌های مختلفی را برمی‌تابد» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

تمثیل رمزی در واقع بیان نوعی موضوع است که حالت ابهام و رمزآلودگی دارد؛ البته گاهی نشانه‌هایی در متن هست که ما را به دریافت معنی راهنمایی می‌کند، اما همیشه این چنین نیست و درک مطلب نیاز به تفکر دارد. «حکایتی که در آن غرض اصلی گوینده به طور واضح بیان نشده و نوعی ابهام در آن است در واقع عقیده یا موضوعی رمزآلود در قالب یک حکایت ساختگی ارائه می‌شود. وقتی در صورت قصه، قرینه‌ها راهنما به محتوای آن موجود باشد، معنای قصه زود یاب است ولی گاهی قرینه‌ها حذف می‌شود و پیوند بین صورت و محتوا چنان دور و دشواریاب می‌شود که کشف آن جز با آگاهی از سبک و اندیشه و جهان‌نگری گوینده ممکن نیست. در چنین وضعی قصه مبهم می‌شود و ایده پنهان در تمثیل به سادگی به ذهن نمی‌آید و صورت خیالی قصه بر درونمایه غالب می‌شود» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۲۶۴).

در این داستان به مفاهیم انتزاعی شخصیت داده شده، اما این مفاهیم صاحب شخصیت‌هایی با همان ویژگی‌ها شده‌اند به گونه‌ای که نام هر کدام از شخصیت‌ها ما را به یاد ویژگی منحصر به فرد آن می‌اندازد. در داستان حسن و دل در ابتدای هستی با عقل و قدرت شناخت شروع می‌شود، داستان با توصیف پادشاه عقل آغاز می‌شود که بر ملک بدن فرمانروایی می‌کند، پادشاه عقل بر دیار مغرب حاکم است که نماد همین جهان مادی است، «عقل به نزد عارفان چیزی است که



بدان وسیله خدا را عبادت کنند» (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۸۵). عقل می‌تواند رهبر خوبی برای این جهان باشد. عقل نماد دانایی و خرد است؛ در ابتدا همه چیز خوب پیش می‌رود. «مغرب، غروبگاه آفتاب و در نزد عارفان کنایه از عالم اجساد است» (همان: ۷۳۴).

عقل آرزو دارد، فرزندی داشته باشد که جانشین او باشد، تا این‌که خداوند آرزوی پادشاه عقل را برآورده می‌کند؛ دل پا به عرصه هستی می‌گذارد. «دل در اصطلاح معانی مختلفی دارد؛ از جمله: عبارت از نفس ناطقه و محل تفصیل معانی است و به معنی مخزن اسرار حق که همان قلب باشد نیز هست، دل چه باشد مخزن اسرار حق» (همان: ۳۸۷). عقل، شاهزاده دل را پرورش می‌دهد و جانشین خود می‌کند، خود دورادور شاهزاده دل را هدایت می‌کند. دل بسیار بلندپرواز است، در ابتدا همه چیز خوب پیش می‌رود اما دل قانع نیست، دل با شنیدن تعریف آب‌حیات خواهان آن می‌شود، «آب حیات: چشمه‌ای است در ظلمات که هر که از آن نوشد حیات جاوید یابد و در اصطلاح سالکان کنایه از چشمه عشق و محبت است که هر که از آن چشد هرگز معدوم و فانی نگردد» (همان: ۲). شاهزاده دل طالب جاودانگی است. «فانتزی با عمیق‌ترین خواسته‌ها و باورهای خوانندگان ارتباط دارد. به همین دلیل برای افزایش قدرت تخیل در اذهان درحال رشد کودکان بسیار دارای اهمیت و برای آن‌ها هیجان‌انگیز است. توجه به مسائل اخلاقی و تعلیمی از دورترین روزگاران در ادبیات فارسی مطرح بوده‌است و همواره شاعران و نویسندگان برای ارشاد و پندآموزی به دیگران کوشیده‌اند. این مسئله در نخستین داستان‌های فانتزی معاصر در ایران نیز به چشم می‌خورد» (محمدی و قایینی، ۱۳۸۰: ۵۰۸). خداوند با دمیدن روح خود در وجود انسان تکه‌ای از خود را در او به امانت گذاشت، آن تکه دل است و همیشه میل به عالم بالا و جاودانگی دارد. چشمه‌ای درون او جوشیده که میل جاودانگی‌اش را صدچندان کرده‌است. «چشمه منبع فیض الهی و نیز قلب عارف کامل واصل است» (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۰۴). عقل با دانایی می‌خواهد همه چیز ثابت بماند و زندگی پایدار باشد. آب‌حیات نماد زندگی جاوید و حقیقت عرفانی است و دل خواهان آن است، دل فکر می‌کند که آب‌حیات در همین دنیای مادی قرار دارد؛ از هر کس می‌پرسد، از جای آن باخبر نیست. از قضا دل یک جاسوس به نام نظر دارد و او



را مسئول جست و جو در اطراف جهان در جست و جوی این گمشده می‌کند. «نظر نزد صوفیه توجه و دقت در امور و حقایق موجودات است، توجه الهی به سالک راه حق و توجه بنده به حق را گویند» (همان: ۷۶۲).

نظر در راه جست و جو به سرزمین عافیت می‌رسد، عافیت نماد تندرستی است. «عافیت به معنی سلامت، راحت و آسایش در زبان عارفان، صحت و سلامت حاصل از قطع امید از خلق را عافیت گویند» (همان: ۵۶۷). پادشاه سرزمین عافیت، ناموس نام دارد؛ ناموس نماد ظاهر دین و شرع است. «ناموس به معنی شرع الهی، دین و قوانین و شرایع اجتماعی است» (همان: ۷۵۸). ناموس نظر را نصیحت می‌کند، که رعایت شرع و قوانین دین تنها راه سلامتی است و بهتر است دست از جست و جوی آب‌حیات بردارد و به دنبال حفظ آبرو باشد. «آبرو، الهامات غیبی را که بر دل سالک وارد می‌شود، آبرو می‌گویند» (همان: ۳). چون از نظر ناموس غیرواقعی است، آب حیات فقط در بهشت است و به این زندگی دنیایی قناعت کند. «بهشت جایگاهی که بندگان مطیع و فرمانبر را در آخرت بدانجا برند» (همان: ۲۰۵). سالک در مسیر خود با افرادی مواجه می‌شود که حرف‌های او را باور ندارند و سعی می‌کنند او را از ادامه مسیر منصرف کنند. ناموس نظر را از ادامه مسیر دلسرد می‌کند، صحبت‌های ناموس، نظر را دچار تردید می‌کند، اما با همان دلسردی به راه ادامه می‌دهد.

نظر به کوه عقبه زهد و ریا می‌رسد. «کوه، کنایه از تن است که حجاب حقیقت است و با این همه مظهر حق است» (همان: ۶۷۲). کوه در عرفان نماد سختی‌ها و فرازهای راه سالک است. «زهد در لغت یعنی روی گردانیدن از چیزی. در آن‌چه که نسبت بدان زهد ورزیده می‌شود اختلاف است؛ بعضی آن را دینار و درهم می‌دانند، برخی قوت و غذا و شراب و بعضی دیگر می‌گویند زهد یعنی ترک نعمت دنیا و آخرت و بی‌رغبتی بدان، زهد نقیض رغبت است و زاهد کسی باشد که او بدانچه تعلق دارد رغبت نبرد» (همان: ۴۴۷). پیری به نام زرق در کوه عقبه زهد و ریا صومعه دارد. «صومعه در اصطلاح مقام تفرد و تجرید از ماسوی الله است» (همان: ۵۴۵). زرق نماد



دورویی است، گاهی سالک در مسیر خود به مرحله‌ای می‌رسد که با افراد دورو، رو به رو می‌شود؛ این افراد ظاهر و باطنشان یکی نیست و بیشتر به دنبال حفظ ظاهر هستند و سعی می‌کنند سالک را از راه منحرف کنند؛ زرق راهب نظر را نصیحت می‌کند که پابند همین دنیای مادی باشد و ذهنش را روی خوب و بد مسائل این دنیا متمرکز کند؛ زرق راهب می‌خواهد آرزوی پیدا کردن آب‌زندگی را در نظر بکشد، نظر دچار سردرگمی می‌شود و با همان پاهای سست و افکار مشوش به راهش ادامه می‌دهد؛ این قسمت به سختی‌های راه سالک اشاره دارد که در طی مسیر سلوک چه موانعی سرراه افکار او قرار می‌گیرد، به نوعی با خود می‌جنگد که کدام راه را انتخاب کند. گاهی با خود می‌گوید که به همین دنیای مادی اکتفا کند اما میل درونی‌اش با او مخالفت می‌کند، دلسرد و ناامید شده و پاهایش سست می‌شود. در این شلوغی و افکار مزاحم است که سالک بارقه‌های امید در دلش شکوفا می‌شود.

نظر به شهر هدایت رسیده‌است. «هدایت سوق اشیاء به سوی کمال دوم است» (همان: ۷۹۷). پادشاه شهر هدایت، همت نام دارد. «همت اشاره به این معنی که خلاق همه باید به سوی خدا باشد، آن را به سه درجه تقسیم کرده‌اند: الف) عدم بخل و کوتاهی نسبت به توجه حق. ب) این که بنده ناتوانی خود را دریابد و مغرور نشود. ج) همت بنده حتی متوجه واردات مانند: شوق، وجد و ذوق نباشد و فقط متوجه وصال حق باشد» (همان: ۸۰۰). شهر هدایت درست به موقع مقابل چشمان سالک پدیدار می‌شود. «شهر در سخنان عارفان معانی استعاری یافته است، شهر جهان عقل و خرد است» (همان: ۵۱۳). سالک به اینچنین معجزه‌ای نیاز دارد تا با تدبیر راه درست را پیدا کند. «سفر در اصطلاح عرفان توجه دل به سوی حق است» (همان: ۴۶۶). نظر با پادشاه همت دیدار می‌کند. پادشاه همت نماد تدبیر است. پادشاه همت با نظر صحبت می‌کند و نظر را از واقعی بودن آب‌حیات مطمئن می‌کند و به نظر گوشزد می‌کند که سختی‌های فراوانی در این راه وجود دارد، سالک شوریده و دچار شک و تردید شده با شنیدن این که زندگی جاوید واقعیت دارد، آرام می‌شود و تشویق می‌شود که به راه ادامه دهد. حال ترس از سختی‌های راه است که ذهنش را درگیر می‌کند اما شوق او بر ترسش غالب می‌شود؛ همت، نظر را از سرزمین



مشرق آگاه می کند، سرزمین مشرق نماد عالم ملکوت است و پادشاه بسیار قدرتمندی به نام عشق دارد، عشق نماد قدرت و توانایی است که قدرت رام کردن و پیوند دادن کل موجودات هستی را دارد. «عشق شق مفرط و میل شدید به چیزی، عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزاند» (همان: ۵۸۰). سالک با قدرت عشق آشنا می شود. «سالک، سیر کننده به سوی خدا است» (همان: ۴۵۴). پادشاه همت به نظر می گوید که پادشاه عشق، دختر زیبایی به نام حسن دارد. «این اصطلاح و ترکیبات آن در معانی اخلاقی و عرفانی بسیار به کار رفته است، تحت هر یک از اجناس چهارگانه فضائل، انواعی از حسن ها وجود دارد که مربوط به همان فضیلت خاص خود است» (همان: ۳۱۹). و در اینجا سالک با زیبایی های عشق آشنا می شود و شوق درونی سالک چندبرابر می شود، حسن نماد زیبایی و کمال است. همت به نظر می گوید که پادشاه عشق در دامنه ی کوه قاف شهری به نام شهر دیدار که لقب آن گلشن رخسار است، برای دخترش ساخته و در آن قصری قرار داده است. «کوه قاف در رسائل شهاب الدین سهروردی کنایه از موانع سیر و سلوک و عوالم جسمانی است» (همان: ۶۷۳). کوه قاف نماد بلندترین جایگاه عالم بالا است که سالک برای رسیدن به آن مقام باید سختی های فراوانی را پشت سر بگذارد، شهردیدار نماد شهود حضرت است، زیبایی عشق در حضور معشوق ازلی یعنی خداوند است و سالک پس از طی سختی های راه عشق است که به حضور معشوق حقیقی نایل می شود. پادشاه همت به نظر می گوید که در این باغ چشمه ای به نام فم وجود دارد، این چشمه همان چشمه آب حیات است، سالک پس از گذر از سختی های راه و رسیدن به شهود حضرت به زیبایی واقعی معشوق ازلی دست می یابد و این شادی نصیب او می شود، نوشیدن از چشمه فم همان شادی سالک است؛ همت نظر را با سختی های راه آشنا می کند، بیابانی سخت و طولانی پیش روی نظر است، این سختی ها نماد همان سختی های رسیدن به خدا و تب و تاب عشق سوزاننده است. «بیابان کنایه از سرگردانی و حیرت است؛ زیرا مقام حیرت پیش از مقام فناست» (همان: ۲۰۵). همت به نظر درمورد شهر سگسار هشدار می دهد. این نیز قسمتی از سختی های راه سالک را نشان می دهد همت به نظر هشدار می دهد که در شهر سگسار دیو رقیب حکمرانی می کند که

نظریس از عبور از شهر هدایت، بیابان سخت را پشت سر گذاشت و به شهر سگسار رسید، در آن جا به دست دیو رقیب اسیر و به شدت شکنجه شد و او را به زندان انداختند. « دنیا و گاه نفس را زندان گویند » (همان: ۴۴۵). در سخت ترین مرحله که مبارزه با نفس خود است، سالک بسیار رنج می کشد، نظر برای نجات از دست دیو رقیب چاره ای می اندیشد و خود را کیمیاگر معرفی می کند. او به دیو می گوید برای درست کردن زر به گیاهی نیاز دارد که فقط در شهر دیدار می روید، دیو می پذیرد که همراه نظر به شهر دیدار بیاید. « زربه معنی ریاضت و مجاهده در سلوک است » (همان: ۴۴۱). در راه به باغ قامت می رسند، سالک هنگامی که توانست از این مرحله به سلامت عبور کند، تا حدی به اعتدال روحی رسیده و توانی دوباره یافته است، قامت که صداقت گفتار نظر را دید و متوجه اسارت نظر به دست دیو شد به او کمک می کند و او را نجات می دهد؛ او نظر را به دست سیمین ساق غلام خود می سپارد تا او را از آن جا نجات دهد، ساق نماد یابداری و رستگاری است، سالک که به این مرحله رسیده با کمک رستگاری و راستی خود



می‌تواند از این مرحله گذر کند و به راه خود ادامه دهد، سالک پس از اینکه از این مراحل سخت عبور کرد، گوشه‌ای از لذت رسیدن به معشوق ازلی را چشیده و همه چیز برای او رنگی دیگر می‌گیرد. سالک به معشوق حس نزدیکی می‌کند، بوی او را استشمام می‌کند و با سرعت بیشتری به راه ادامه می‌دهد. او دچار حیرت و شگفتی وصف ناپذیر می‌شود، پا به دنیای ناشناخته‌ای گذاشته‌است. «حیرت یعنی سرگردانی و در اصطلاح اهل الله امری است که بر قلوب عارفین در موقع تأمل و حضور و تفکر آن‌ها وارد می‌شود» (همان: ۳۴۰). نظر به شهر دیدار رسیده‌است، نظر با دیدن عجایب بسیار غرق تماشا می‌شود و حیران اطراف را می‌نگرد، همه چیز عجیب است، دوباره خود را باز می‌یابد و به راه ادامه می‌دهد، او به کوهی می‌رسد که از مویی آویزان است او حیران‌تر از گذشته بر زمین می‌نشیند و نمی‌داند چه کند، تا این که کسی را می‌بیند؛ او یکی از سرداران سپاه حسن است که زلف نام دارد و به نظر کمک می‌کند که از کوه بالا برود. «زلف در اصطلاح صوفیه کنایه از مرتبه امکان از کلیات و جزئیات و معقولات و محسوسات و ارواح و اجسام و جواهر و اعراض است. در اصطلاح صوفیه زلف کنایه از ظلمت کفر است» (همان: ۴۴۲). زلف یکی از تار موهای خود را به او می‌دهد که هر وقت به کمک نیاز داشت، تارمو را بسوزاند تا زلف به کمک نظر بیاید، زلف نماد پیچیدگی و سیاهی و قدرت است. سالک که دچار حیرت شده سر در گم است و از راه مانده که معشوق یکی از نیروهای خود را به کمک او می‌فرستد تا در ادامه راه او را یاری دهد و دست او را بگیرد.

نظر بعد از بالا رفتن از کوه به راه خود ادامه می‌دهد اما در راه گرفتار مارپایان می‌شود و نزدیک است به دست آن‌ها کشته شود؛ حتی گلولی نظر را گرفته بودند که یکدفعه به خود آمد و با نیرویی عجیب به یکی از آن‌ها ضربه‌ای زد و آن مارپا را کشت، بقیه گروه وقتی این صحنه را دیدند از اطراف نظر پراکنده شدند. مارپایان، نماد علایق و خواسته‌ها هستند، سالک بار دیگر از راه می‌ماند و خواسته‌ها و آرزوهایش سد راه نظر می‌شوند و نزدیک است که از راه منحرف شود، که دوباره به خود می‌آید و با آن‌ها مبارزه می‌کند، نظر در این مبارزه پیروز می‌شود و به راهش ادامه می‌دهد.

در راه نظر چند زندگی بچه را می بیند و از آن ها احوال می پرسد، آن ها می گویند که غلامان خال حسن هستند و در این باغ نگهبانی می دهند، در اینجا سالک با گوشه ای از زیبایی های معشوق آشنا می شود؛ خال نماد یکی از زیبایی های معشوق است. نظر به راه ادامه می دهد اما گرفتار غمزه جادو می شود و به دست غمزه اسیر می شود و نزدیک است، کشته شود. « غمزه حالتی است که از بر هم زدن و گشادن چشم محبوبان در دلربائی و عشوه گری پدید می آید برهم زدن چشم کنایه از عدم التفات و گشادن چشم اشاره به مردمی و چشم نوازی است آثار این دو



صفت موجب خوف و رجا می‌شود و نیز اشاره به استغنا و عدم التفات است که از لوازم چشم است» (همان: ۶۰۸). نظر بسیار خسته و رنجور شده و از این همه بلا که به سرش می‌آید رنجیده شده و شروع به گله‌مندی از خدا می‌کند، اما ناگهان غمزه با دیدن مهره‌ای که بر بازوی نظر بسته شده بود، دست نگه می‌دارد و در مورد آن از نظر می‌پرسد؛ نظر به غمزه می‌گوید در کودکی مادرش بر بازویش بسته است، غمزه برادر بزرگترش را می‌شناسد و بسیار شگفت‌زده می‌شود، نظر از مرگ نجات می‌یابد، غمزه نماد خرابی و بلا است، و به اشاره معشوق به عاشق اشاره دارد، معشوق عاشق خود را رنج می‌دهد و سالک را دچار خرابی و بلا می‌کند، سالک که به شدت گرفتار شده، در درون خود معشوق را صدا می‌زند و از او یاری می‌طلبد، عاشق می‌داند که معشوق زیبایی محض است و سختی‌هایی که از طرف او می‌رسد، همه زیباست چون فرستاده اوست اما گاهی از او می‌رنجد، اما با هر گوشه چشمی به سرعت رنجش فراموش می‌شود. «فانتزی انبوهی از مواد نیست، هم‌چون نمادها، رؤیاها، اسطوره‌ها، ایماژها؛ بلکه گوشت و خونی در اسکلتی است که به طور معقول شکل گرفته است، در این حالت، فانتزی گونه‌ای است یک گونه ادبی است. فانتزی با کهن الگوهای اسطوره‌ای باستان، افسونگران، شاهزادگان، برج‌های تاریک، شهرهای نهان، جنگل‌های وهمناک، باغ‌های محصور در زمانی نزدیک‌تر با بمب اتمی نیروی دورآگاهی سروکار دارد» (محمدی، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

دو برادر یکدیگر را پیدا کردند و بسیار شادمان بودند که خبر به شاهزاده حسن رسید و با خبر شد که نظر بسیار علم و دانایی دارد، از غمزه خواست نظر را نزدش ببرد. حسن نظر را با پرسیدن هفده سؤال سنجید، نظر توانست با موفقیت به همه سؤال‌ها پاسخ دهد. حسن که به دانایی نظر پی برد از نظر خواست تصویری که روی سنگی حک شده و مدت‌هاست که در خزانه‌اش است را ببیند و نظرش را بگوید، نظر هنگامی که تصویر سنگی را دید، شکه شد، چون تصویر شاهزاده دل بود که روی سنگ حک شده بود، نظر از شاهزاده دل برای حسن تعریف کرد و از آرزوی قلبی شاهزاده دل برای پیدا کردن آب حیات گفت. شاهزاده حسن به شدت عشق شاهزاده دل شده بود، از نظر کمک خواست که با غلامش خیال برود و شاهزاده دل را نزدش بیاورد؛ فتاحی



در این جا این نکته را به مخاطب یادآوری می‌کند که در آغاز آفرینش خداوند قبل از آفرینش انسان عاشق او بود و به این دلیل انسان را آفرید و از روح خود در آن دمید، تکه‌ای از وجود خود را در انسان به امانت گذاشت؛ پس اول عاشق وجود داشته و از عشق او عالم هستی خلق شده‌است، در این جا تلاش دوطرفه عاشق و معشوق برای رسیدن به هم مشاهده می‌شود.

نظر و خیال با کمک انگشتر جادویی که حسن به نشانه آب حیات برای شاهزاده دل می‌فرستد به سلامت به شهر بدن می‌رسند، انگشتر حسن یک انگشتر جادویی بود که اگر کسی آن را در دهان می‌گذاشت می‌توانست چشمه آب حیات را ببیند، همچنین می‌توانست نامرئی شود و کسی او را نبیند، این یکی دیگر از ابزارهای فانتزی است که فتاحی در داستان بهره برده، انسان‌ها همیشه آرزو داشته‌اند که در مواقع لزوم بتوانند خود را از چشم دیگران پنهان کنند، به تعبیر پژوهنده انگشتر حسن می‌تواند نماد رؤیای صادقه باشد که روح را با خود به عالم بالا می‌برد و طعم واقعی زندگی جاودان را به او می‌چشاند، با خواندن این قسمت داستان این حس لذت‌بخش نصیب خواننده می‌شود که وارد دنیای فانتزی شود. این که معشوق برای عاشق نشانه می‌فرستد و او را به نوعی به سمت خود می‌خواند، سالک با دیدن این نشانه شیدا می‌شود.

خیال و نظر نزد شاهزاده دل آمدند و شاهزاده دل بسیار از آن‌ها استقبال کرد، خیال در مورد شاهزاده حسن برای شاهزاده دل گفت و خود را آینده‌دار او معرفی کرد و تصویری از شاهزاده حسن برای شاهزاده دل کشید، دل با دیدن تصویر حسن از خود بی خود می‌شود و می‌خواهد هر چه زودتر شاهزاده حسن را ببیند، سالک با دیدن گوشه‌ای از زیبایی معشوق دیوانه‌وار می‌خواهد به سمت او برود، دل می‌خواهد همراه نظر و خیال به نزد شاهزاده حسن برود که وزیر پادشاه عقل به نام وهم متوجه می‌شود و به نزد پادشاه عقل می‌رود و به پادشاه عقل می‌گوید که شاهزاده قصد سفر به شهر دیدار را دارد، وهم نماد زنجیر عقل است که جلوی حرکت سالک را می‌گیرد و مانع حرکت سالک می‌شود. «وهم به معنی نیرویی که معانی جزئی را دریابد به نزد عارفان جهان وهم عالم امکان است» (همان: ۷۹۴). عقل که از خطر می‌پرهیزد و همیشه سعی



می کند وضعیت را ثابت نگه دارد، جلوی حرکت دل ، نظر و خیال را می گیرد و آن ها را به زندان می اندازد.

نظر به سمت شهر دیدار حرکت می کند؛ در آن جا چون انگشتر حسن را در دهان گذاشته می تواند چشمه آب حیات را ببیند و می خواهد از آن آب جرعه ای بنوشد که انگشتر از دهان نظر به درون آب می افتد و از حالت نامرئی خارج می شود؛ دیو رقیب نظر را می بیند و اسیر و شکنجه می کند، در سفر سالک به سمت عالم بالا، روح سالک می خواهد طعم زندگی در آن دنیا را بچشد و آن جا بماند اما چون روح سالک به جسمش تعلق دارد به جسمش باز می گردد، سالک دوباره اسیر دیو نفس می شود و به سختی صدمه می بیند اما بار دیگر به دست نیروها و امدادهای غیبی که از طرف معشوق رسیده نجات می یابد.

حسن از اسیر شدن دل و خیال ناراحت است و غمزه را همراه نظر برای آزادی آن ها روانه می کند، در این جا به دلتنگی معشوق برای عاشق اشاره دارد و تمام تلاشش را می کند که عاشق را به سمت خود بکشد، معشوق از اسیر شدن عاشق به دست زنجیر عقل و برگرداندن سالک به دنیای مادی ناراحت است و نیروهای ماورائی اش را برای آزادی سالک می فرستد، عقل بی کار نمی نشیند، نامه هایی به سرداران سپاهش می فرستد و از آن ها می خواهد از ورود نظر به شهر بدن جلوگیری کنند، در اینجا کشمکش ذهنی سالک را نشان می دهد؛ قسمتی از ذهن سالک هنوز به این دنیا پایبند است و از طرف معشوق کمک هایی برای نجات از این وضعیت دریافت می کند.

زرق راهب که در کوه عقبه زهد و ریا صومعه دارد، پسری به نام توبه دارد که در همان کوه قلعه دارد. «توبه به معنی بازگشت از گناه است» (همان: ۲۶۴). عقل به توبه نامه می نویسد و به توبه فرمان می دهد که نظر را دستگیر کند، توبه نماد بازگشت از بدی ها است، سالک که در ذهن خود درگیر است، بارها توبه می کند که به سمت معشوق نرود اما هر بار توبه سالک به شدت شکست می خورد و ناموفق است. غمزه و نظر به سمت شهر بدن به راه افتادند؛ هنگامی که به شهر سگسار رسیدند، غمزه با خواندن جادویی خود و سپاهیانش را نامرئی کرد و توانستند از شهر

در راه به شاهزاده دل خبر دادند که گله‌ای آهو در حال چریدن هستند، ولی از سپاه حسن خبری نیست، شاهزاده دل فرصت را غنیمت شمرد و تا آمدن سپاه حسن به قصد شکار حرکت کرد، غمزه که جادو می‌دانست خود و سپاهش را با خواندن وردی به گله آهو تبدیل کرده بود تا سپاه دل را بفریبد و تا شهر دیدار بکشاند، گله آهو اجازه می‌دادند که سپاه به آن‌ها نزدیک شوند، سپس حرکت می‌کردند و به این صورت تا نزدیک شهر دیدار رسیدند. در اینجا از عنصر فانتزی



استفاده شده جادو و جادوگری یک ابزار بسیار قدرتمند در داستان‌های فانتزی است که به همان آرزوی ضمیر ناخودآگاه در داشتن قدرت ماورائی است، قدرتی که انسان در هر شرایطی بتواند به هر شکلی که می‌خواهد، تبدیل شود. سالک با نیروی ماورائی که از سمت معشوق است به سمت معشوق کشیده می‌شود.

پادشاه عقل وقتی باخبر شد که سپاه دل فریب خود، بقیه سپاه را برداشت و به دنبال شاهزاده دل به راه افتاد، عقل تمام تلاشش را می‌کند که مانع حرکت دل سالک به سمت معشوق شود و می‌خواهد هر طور شده مانع رسیدن آنها به هم شود. شاهزاده حسن که دید سپاه عقل در حال رسیدن به شهر دیدار است، پادشاه عشق را با خبر کرد او هم سپهسالار مهر را با سپاهش به جنگ با آنها فرستاد. «مهر در اصطلاح محبت به اصل خود با علم و آگاهی از یافت مقصد است» (همان: ۷۵۱). بین دو سپاه جنگ در می‌گیرد؛ دو سپاه، یکی یکی فرماندهان قدرتمندشان را روانه جنگ می‌کنند، در آخر فرمانده نسیم، فرمانده زلف را شکست می‌دهد و سپاه او را پریشان می‌کند. «نسیم تجلی جمال الهی و رحمت متواتر و نفس رحمانی را گویند» (همان: ۷۶۱). سپاه عقل نزدیک است که پیروز شود، اما عاشق و معشوق دل در گرو هم دارند و بدون این‌که یکدیگر را دیده باشند، بی‌تاب یکدیگرند؛ معشوق وقتی می‌بیند که در حال شکست است، از تمام قدرتش استفاده می‌کند و قدرتمندترین نیرویش را به کار می‌گیرد؛ شاهزاده حسن که نمی‌خواهد در این نبرد شکست بخورد، از خالش کمک می‌گیرد، خال حسن می‌گوید که حسن همزادی دارد که در کوه قاف زندگی می‌کند و آن حسن، نام دارد. آن حسن، تنها کسی است که می‌تواند سپاه عقل را شکست دهد؛ حسن از خال می‌پرسد، چگونه می‌تواند آن حسن را پیدا کند، خال می‌گوید که دانه‌های عنبری وجود دارد که اگر آنها را بر آتش بیندازد، آن حسن ظاهر می‌شود، حسن همین کار را می‌کند و همزادش به خدمتش می‌آید، آن حسن به میدان جنگ می‌رود و تیری به سینه شاهزاده دل می‌زند و شاهزاده دل را با خود به قصر شاهزاده حسن آورد؛ سپاه عقل با دیدن این صحنه برآشفته می‌شود، عقب‌نشینی می‌کند و شکست می‌خورد.



پادشاه عشق دستور می دهد، پادشاه عقل را به چین ببرند و اسیر کنند و شاهزاده دل را هم به زندان بیندازند، دایه شاهزاده حسن، ناز نام دارد. « ناز نزد صوفیه یعنی آن که معشوق، عاشق خود را در عشق قوت دهد» (همان: ۷۵۷). ناز پیشنهاد می دهد که شاهزاده دل را در چاه ذفن، زندانی کنند. « ذفن همان زرخندان است به معنی لطف قهرآمیز محبوب که سالک را از چاه جاودانی به چاه ظلمانی می اندازد» (همان: ۴۴۵). همزاد حسن، یک موجود فراواقعی و فانتزی است که وارد داستان شده و داستان را جذاب تر کرده است، همچنین دانه های عنبر که دانه های جادویی هستند و واسطه رسیدن نیروی ماورائی هستند، نیروی غیبی که به کمک معشوق می آید و او را نجات می دهد؛ این نیرو دل سالک را هدف گرفته و زخم عمیق تری از عشق در دلش نشاند و این گونه عاشق در بند معشوق گرفتارتر می شود.

لعل ساقی یکی از غلامان شاهزاده حسن، از این که شاهزاده دل زخمی و در بند است، ناراحت است و به شفاعت می آید، شاهزاده حسن هم شفاعت لعل ساقی را می پذیرد. لعل ساقی دارویی به یکی از غلامان به نام تبسم می دهد که برای شاهزاده دل ببرد تا مرهمی بر زخمش باشد، عاشق مجروح در بند، عقل را کنار گذاشته از اسارت در دستان معشوق بسیار شادمان و سرمست می شود، نوشدارویی که از طرف معشوق رسیده با جان و دل می پذیرد و آرزویی جز دیدن روی معشوق ندارد.

پادشاه عشق به ملک بدن می رود و پادشاهی آن جا را در دست گرفت، عشق دل و جان عاشق را در بر گرفته و سراسر وجودش را لبریز کرده است. شاهزاده حسن برای دیدن شاهزاده دل، بسیار بی تاب است و با همدمش وفا که دختر سپهسالار مهر است، درد دل می کند. « وفا در اصطلاح یعنی انجام اعمالی که بنده تعهد کرده است، وقوف به امر الهی یا عنایت ازلی » (همان: ۷۸۸). وفا به حسن می گوید که باغی به نام باغ دلگشا دارد؛ در این باغ چشمه ای به نام چشمه آشنایی وجود دارد، همچنین قصری در وسط باغ هست که نامش قصر وصال است؛ شاهزاده حسن می تواند، شاهزاده دل را به آن جا ببرد و پنهانی ملاقات کند. معشوق تشنه دیدار عاشق خود است



و می‌خواهد از هر راهی که شده عاشق را ملاقات کند، معشوق لحظه به لحظه عاشق را زیر نظر دارد اما عاشق بی‌خبر از عنایت اوست. شاهزاده حسن به فرمانده زلف دستور می‌دهد که شاهزاده دل را به باغ دلگشا ببرد و هر شب در نوشیدنی شاهزاده دل داروی بیهوشی بریزد و وقتی شاهزاده دل به خواب رفت، شاهزاده دل را به قصر وصال ببرد تا شاهزاده حسن به دیدن شاهزاده دل برود تا پنهانی ملاقات کند. عاشق درمانده بدون این که بداند در عالم خواب از عشق الهی می‌چشد، اما در عالم بیداری آن را به فراموشی می‌سپارد؛ عاشق نمی‌داند که معشوق در چه حال است، این اتفاق هر شب تکرار می‌شود و رابطه عاشق و معشوق به اوج می‌رسد، در شب، خلوص عشق صدچندان شده و هر دو لبریز از عشق می‌شوند.

دیو غیر، دختر دیو رقیب پنهانی رابطه حسن و دل را می‌بیند، به شدت حسودی می‌کند، با خواندن جادو خود را به شکل شاهزاده حسن در می‌آورد و نزد شاهزاده دل می‌رود و با شاهزاده دل وقت می‌گذراند، شاهزاده دل به هوش می‌آید و احساس بسیار بدی دارد، ولی دلیل این احساس بد را نمی‌داند، در آن شور و حال مستی عاشق، شیطان وارد می‌شود و او را با ظاهر فریبنده می‌فریبد، خیال خبر به شاهزاده حسن می‌رساند و شاهزاده حسن را از ماجرا باخبر می‌کند؛ شاهزاده حسن خود را به سرعت به قصر وصال می‌رساند و دیو غیر را در کنار دل می‌بیند، بسیار خشمگین می‌شود و دل را از شهر دیدار به بیابان عتاب می‌اندازد. معشوق عاشق را تنبیه کرده و از خود می‌راند و عاشق را از دیدار خود محروم می‌کند. دیو غیر، نماد ابلیس و شیطان است که دل را می‌فریبد و باعث جدایی عاشق از معشوق می‌شود، معشوق که می‌بیند با وجود محبت‌های بسیار عاشق به او خیانت کرده، بسیار رنجیده خاطر می‌شود، عاشق بی‌خبر از همه‌جا دلیل رفتار معشوقش را نمی‌داند و بسیار ناراحت است.

دیو غیر به دیو رقیب خبر می‌دهد که شاهزاده حسن، شاهزاده دل را از شهر دیدار بیرون انداخته‌است؛ دیو رقیب به سرعت شاهزاده دل را می‌گیرد و در قلعه هجران اسیر و زخمی می‌کند، عاشق که دلیل رفتار معشوق را نمی‌داند، بسیار ناراحت شده و دیو نفس دوباره عاشق را



پادشاه عشق به پادشاه همت فرمان می‌دهد که سپاهی بزرگ بردارد و با دیو رقیب بجنگد و دیو را شکست دهد، دیو رقیب برای مبارزه سپاهش را در ابتدا به گرگ‌ها و پلنگ‌های درنده تبدیل می‌کند اما در نهایت شکست می‌خورد و به زندان می‌افتد، پادشاه همت شاهزاده دل را



نجات می دهد و دیو غیر را در آتش می سوزاند، در این جا هم تبدیل موجودات به یکدیگر دیده می شود، که یک شگرد بسیار قوی در داستان های فانتزی است. عاشق که از لطف معشوق ازلی دور افتاده است، با تدبیر خود نفس را در زندان می کند و شیطان را به آتش می کشد و از خود دور می کند و می تواند بار دیگر توجه معشوق ازلی را نصیب خود کند.

پادشاه همت به دستور پادشاه عشق، شاهزاده دل و شاهزاده حسن را به هم رسانید. شاهزاده دل توانست حضرت خضر را ببیند، او با عرفان واقعی آشنا شد و راز زندگی جاوید را دانست که همان درست زندگی کردن است. خضر نماد حقیقت ازلی، ابدی است که نامیرا است؛ انسان زمانی به جاودانگی می رسد که با حقیقت ازلی، ابدی نامیرا دیدار کند. «خضر در اصطلاح صوفیه کنایه از بسط است» (همان: ۳۸۰). فتاحی نیشابوری در آغاز داستان عقل را مهم ترین دلیل زندگی می داند در آخر داستان هم عقل وزیر می شود. این داستان یکی از قدیمی ترین فانتزی ها است. در آخر سالک که همان عاشق است، توانست روحش را پاک کند و بتواند صفای عالم بالا و عشق حقیقی را درک کند، او توانست بین روح و جسم تعادل برقرار کند و عشق الهی را درک کند.

بخش چهاردهم: نماد در داستان های حسن و دل

منظومه حسن و دل یک منظومه تمثیلی، رمزی است. این منظومه که در ظاهر داستان عاشقانه است در باطن عارفانه است. شاعر از کلمات و اصطلاحات عشق ظاهری استفاده کرده است اما در تمام داستان ردپای عرفان دیده می شود و عشق ظاهری و عرفانی در تمام داستان پایه پای هم حرکت می کنند. در این منظومه نمادهایی وجود دارد. از جمله:

شخصیت ها	نمادها
۱-عقل	۱-خرد و دانایی



۲- کمال و زیبایی	۲- حسن
۳- بدی‌ها و شیاطین و نفس انسان	۳- رقیب
۴- سختی‌های رسیدن به خدا و تب و تاب و کرمی عشق سوزاننده	۴- صحرای عشق
۵- پیچیدگی و سیاهی و قدرت	۵- زلف
۶- سیاهی و زیبایی	۶- خال
۷- اعتدال	۷- قامت
۸- پایداری در رستگاری	۸- ساق
۹- حبل‌الله	۹- کمندزلف
۱۰- علایق	۱۰- مارپایان
۱۱- تدبیر	۱۱- همت
۱۲- ابلیس	۱۲- دیوگیر
۱۳- چاره‌سازی	۱۳- وفا
۱۴- زنجیر عقل	۱۴- وهم
۱۵- خرابی و بلا	۱۵- غمزه



۱۶-بی نیازی	۱۶-ناز
۱۷-شادی	۱۷-تبسم
۱۸-تیر تدبیر	۱۸-خدنگ غمزه
۱۹-عرفان خدایی	۱۹-دیار عشق
۲۰-شهود حضرت	۲۰-شهر دیدار
۲۱-حسن اخلاق	۲۱-جمال حسن
۲۲-آبرو	۲۲-ناموس
۲۳-دورویی	۲۳-زرق
۲۴-قدرت رام کردن کل موجودات هستی	۲۴-عشق



۹-سلطانی، فاطمه. (۱۴۰۰). "بررسی کارکرد تعلیمی فانتزی در داستان‌های کودکان و نوجوانان"، سال سیزدهم، شماره چهل و نهم، صص ۱-۲۷، نشریه: علمی پژوهشنامه ادبیات تعلیمی.

۱۰- سیبک نیشابوری، یحیی. (۱۳۸۶). حسن و دل، به کوشش حسن ذوالفقاری و پرویزارسطو، تهران: نشر چشمه.

۱۱- سیبک نیشابوری. (۱۳۶۳). دستورعشاق، چاپ دوم، به اهتمام ر.س. گرین شیلدز، تهران: انتشارات.

بلاغت تصویر. چاپ دوم، تهران: نشر سخن. ۱۲۰۰-فتوحی، محمود. (۱۳۸۹)

۱۳-لین، راث نیدلمن. (۱۳۷۹). فانتزی فرار از واقعیت یا ارتقای واقعیت؟، ترجمه حسین ابراهیمی، شماره ۲۳، صص ۷-۳۱، نشر: پژوهشنامه ادبیات کودکان.

۱۴-محمدی، محمد و زهره، قایینی. (۱۳۸۴). تاریخ ادبیات کودکان ایران، ادبیات کودکان در روزگار نو، تهران: چیستا.

محمدی، محمد. (۱۳۷۸). فانتزی در ادبیات کودکان، تهران: نشر روزگار. ۱۵۰-

منابع انگلیسی

- Zizak-s(۲۰۰۸). "the plague of fantasies"-New York and London:Vevso.

لوگو سازمان ها و نهادها علمی، سیاسی و دولتی حامی معتبر هفتمین همایش ملی بیژوهتر ها علمی علوم اسلامی و انسانی در عصر نویسن



اگانت ایتا و ایمیل رسمی همایش جهت ارسال مقاله
Ghanonyar@YAHOO.COM ۰۹۱۰۰۶۳۶۰۰۲

۱۴۰۳/۱۲/۰۸
دانشگاه رازی- سالن همایش دانشکده علوم اجتماعی


 سازمان علمی، فرهنگی و ارتباطات
 تحت پوشش خبری صدا و سیما



جهت همکاری در برگزاری همایش با دبیر اجرایی تماس بگیرید:
خانم دکتر شهلا رضایی ۰۹۱۹۶۷۴۸۶۲۵